

دوربین

شماره کی بعدی
دو چرخه
۲۲ خردادماه
منتشر خواهد شد



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۳، پنج‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۹۹، ۵ شوال ۱۴۴۱، ۲۸ مه ۲۰۲۰، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷۹۵۱ همشهری

روزی که در حافظه‌ی این سرزمین ماند!

سال ۱۳۶۸ بود؛ روز ۱۴ خرداد، پدر و مادرهای شما حتماً به خاطر دارند در آن روز خردادی که هوا داشت کم‌کم گرم می‌شد و آفتاب حیاط خانه را تسخیر کرده بود؛ صبح، امتحان داشتیم که اخبار گسو با صدای بغض آلود گفت:

«روح‌خدا به خدا پیوست.»

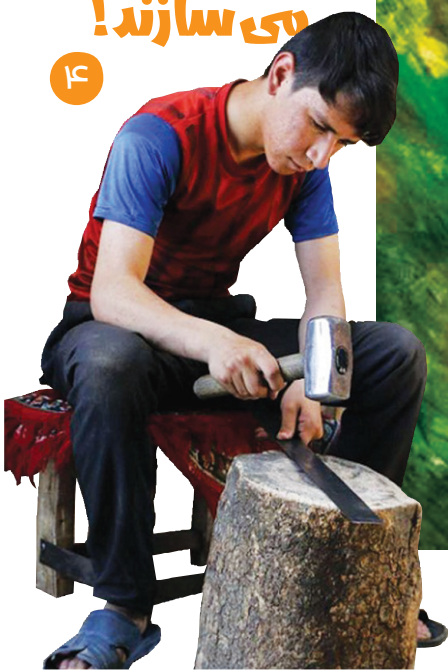
شهرها یک پارچه آدم شد. امتحان‌ها با چند روز تأخیر برگزار شد. فقط سیل جمعیت بود در کوچه و خیابان...

روزهای عجیبی بود. مردم سخت می‌گریستند. آن روزها برای تشییع پیکر امام^{۳۰} خیابان‌های اطراف مصلا‌ی امام خمینی^{۳۰} در اتوبان رسالت، لبریز از مردم سیاه‌پوش بود. بعضی روزها، در حافظه‌ی تاریخی ثبت می‌شوند. بعضی روزها... با بقیه‌ی روزها فرق دارند.

نگاهی به آثار شگفت‌انگیز
«آدام هیلمن»

مهندسی
چیدمان!

نوجوانانی
که چاقو
می‌سازند!



هر مادرستانی آفرینش

۳



هستند و از کلاس‌های رفع اشکال حضوری در مدرسه استقبال کرده‌اند؛ معتقدند برگزاری امتحان به صورت آنلاین شانس بزرگ و شاید بدون تکراری است که نصیب آن‌ها شده است. در حالی که این روزها مسئولان و معلمان مدرسه‌ها در تکاپوی برگزاری آزمون هستند که بی‌شک تا به امروز در تاریخ کشور ما تجربه نشده است.

سلطانی، مدیر دبیرستانی پسرانه در منطقه‌ی چهار تهران است و این تجربه را تجربه‌ی بسیار سختی برای کادر آموزشی و اجرایی مدرسه می‌داند. از طراحی برگه‌های پاسخ‌نامه گرفته تا انتخاب سرور و شبکه‌ی مناسب و شیوه‌ی برگزاری آزمون و تصحیح برگه‌های دانش‌آموزان، هر کدام نیاز به بررسی‌های دقیقی دارد. از طرفی چون گذشته برگزار کردند، نتایج عجیب و گاه باورنکردنی استخراج شده، آن‌ها ترجیح می‌دهند آزمون‌های پایان سال به صورت حضوری و در مدرسه برگزار شود.

آموزش و پرورش پیش از این اعلام کرده بود که در مقطع متوسطه‌ی اول و دوم، اگر امکان بازگشایی مدارس فراهم شود این آمادگی را دارد که با رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی امتحانات را برگزار کند و در غیر این صورت با استفاده از نرم‌افزارهای تدوین شده، امتحانات به شکل غیر حضوری برگزار خواهد شد که البته این موضوع بستگی به تصمیمات ستاد ملی مبارزه با کرونا دارد.



تصمیم‌گیری برای مدرسه‌ها در روزهای کرونا!

● نفیسه مجیدی‌زاده

تجربه کردند؛ تجربه‌ای که گاهی بسیار شیرین بوده و برای والدین، یادآور برخی امتحان‌های دانشگاه است که به صورت کتاب‌باز برگزار می‌شد. اغلب دانش‌آموزان با این‌که در این روزها به شدت دل‌تنگ هم‌کلاسی‌ها و مدرسه

فاصله‌گذاری اجتماعی در سالن‌های ورزشی برگزار خواهد شد.

در هفته‌های گذشته اغلب دانش‌آموزان برگزاری آزمون آنلاین را چه به صورت تستی و چه تشریحی

امتحان‌های پایه‌ی نهم به صورت حضوری خواهد بود، اما به صورت هماهنگ استانی برگزار نمی‌شود.

امتحان‌های پایه‌ی دوازدهم هم سراسری و کشوری است و این امتحانات قطعاً به صورت حضوری و با رعایت

سال تحصیلی به پایان رسید و هم‌چنان این کروناست که برای ما تصمیم می‌گیرد. تصمیم می‌گیرد، چون اگر حال و پیروس کرونا خوب باشد، یعنی وضعیت برای حضور ما در مدرسه و برگزاری امتحان‌های آخر سال هنوز مناسب نیست. مدیران آموزش و پرورش در این مدت، بارها اعلام کرده‌اند که تضمین سلامت دانش‌آموزان اولویت اول آن‌هاست و در روزهای گذشته خبرگزاری‌ها به نقل از وزیر آموزش و پرورش اعلام کرده‌اند که این وزارتخانه در مورد امتحانات نهایی خرداد تابع پروتکل‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی خواهد بود. از طرف دیگر وزارت بهداشت هم بر اساس وضعیت و شرایط کنترل یا اوج بیماری تصمیم می‌گیرد و در نهایت به گزارش خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه، بخش‌نامه‌ی آموزش و پرورش در خصوص امتحانات نهایی حاکی از آن است که در دوره‌ی متوسطه‌ی اول و دوم، به جز پایه‌ی نهم و دوازدهم، تمام امتحانات غیر حضوری خواهد بود.

پیش از این، برخی از سایت‌های خبری به طور غیررسمی این موضوع را عنوان کرده بودند و بر همین اساس دانش‌آموزان پایه‌های نهم و دوازدهم با ایجاد هشتک‌هایی در فضای مجازی با انتشار آمار مبتلایان به ویروس کرونا خواهان لغو امتحان‌های حضوری خود شدند. بر اساس این اخبار غیررسمی،

نمایشگاه کتاب حقیقی یا مجازی؟



عکس‌ها: مصوفا اعتمادی / دوچرخه

واکنش‌های متفاوتی را در پی داشت. برگزاری نمایشگاه با آن تعداد شرکت‌کننده، نیاز به زیرساخت‌های بسیار قوی دارد. از طرفی با توجه به این‌که در روزهای کرونا بسیاری از ناشران فروش آنلاین داشتند و نیاز به فضای جدید برای این کار نبود، بنابراین بسیاری از ناشران با برگزاری نمایشگاه به صورت مجازی مخالفت کردند و برخی هم معتقدند که بهتر است با جریان‌های روز همراه شویم و بودن نمایشگاه به هر شکلی بهتر از نبودن آن است.

«هومان حسن‌پور»، رئیس اتحادیه‌ی ناشران و کتاب‌فروشان در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا برگزاری نمایشگاه مجازی کتاب را صدمه به بدنه‌ی اصلی ناشران دانست و گفت که نمایشگاه کتاب به این علت برگزار می‌شود که کتاب ویرینی نداشت. در واقع می‌خواستند مشکل کتاب‌خواندن را حل کنند. اما وقتی کسی در دنیای مجازی بخواهد کتاب بخرد، همه‌ی ناشران را چک نمی‌کند، بلکه کتاب‌های مدنظرش را جست‌وجو می‌کند و از ناشران معروف می‌خرد و تمام می‌شود. او گفت: «اگر توانستند المپیک را اینترنتی برگزار کنند، می‌توانند نمایشگاه کتاب را هم به طور عادلانه اینترنتی برگزار کنند!» بنابراین برای برگزاری نمایشگاه کتاب به صورت مجازی، هنوز حرف و حدیث‌ها باقی است تا ببینیم چه بر سر کتاب، این متاع ارزشمند کم‌خردار می‌آید.

قرار بود سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در مصلا امام خمینی^{ره} با شعار «کتاب یعنی زندگی» برگزار شود. فراخوان‌ها پر شده بود، ناشران ثبت‌نام کرده بودند و برای حضور در بهاری‌ترین نمایشگاه کتاب، برنامه‌ریزی می‌کردند تا این‌که سروکله‌ی کرونا پیدا شد. در روزهای ابتدایی اسفند، بعد از تعطیلی مدارس و سینماها و کلیه‌ی مکان‌های فرهنگی، برگزاری نمایشگاه کتاب هم زیر سایه‌ی کرونا رفت. بنابراین همان هفته‌ی ابتدایی اسفند، پایگاه خبری سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در خبری به نقل از «ایوب دهقان کار»، معاون امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام کرد که برگزاری نمایشگاه کتاب تهران به بعد از ماه رمضان موکول می‌شود و زمان دقیق برگزاری آن مشخص نیست.

او گفت: «به رغم آغاز فعالیت‌های سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از هفته‌های قبل، این معاونت در اقدامات آتی خود تابع تصمیمات وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و سایر دستگاه‌های مربوطه است.» سپس کرونا، قوی‌تر از قبل همه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و غیر فرهنگی را تعطیل کرد و دیگر خبری از نمایشگاه کتاب نشد. کسی هم سراغش نرفت. تا این‌که در اردیبهشت ۱۳۹۹ بحث نمایشگاه کتاب به صورت مجازی مطرح شد! خبری که

همیشه‌های

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی) و با

سیاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه

مجیدی‌زاده (دماستج)، سیدسروش طباطبایی‌پور

(مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و

چرخ فلک)، پگاه شفتی (لوح‌نق‌های)، یاسمن رضائیان

(خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آلتیله: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۳

پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مهران کریمی



● یاسمن رضائیان

همه‌ی روزهای سخت و دل‌گیر مثل همان فرمول‌های پیچیده و معادله‌های به‌ظاهر حل‌نشده‌ی، فقط بخش کوچکی از ساعت‌های مدرسه‌اند. آن‌ها تمام می‌شوند و می‌روند همان‌طور که درس‌های سخت سال‌های پیش تمام شدند و رفتند. پایان روزهای مدرسه خوش است پس پایان این زندگی هم می‌تواند خوش باشد.

هوشیارتر از همیشه

روزهای بارانی اردیبهشت تا خرداد

مدرسه‌ی آفرینش هم همه‌چیز را این‌طور می‌آموزیم. حالا اگر با این نگاه تازه به زندگی نگاه کنی خواهی دید که همه‌چیز چه قدر جذاب می‌شود. هر دل‌تنگی و غمی که سراغمان می‌آید، هر دشواری و سختی که سر راه رؤیاهای شیرینمان قرار می‌گیرد، شبیه به قسمت‌های سخت درس‌ها هستند. می‌شود زیرشان خط کشید و کنارشان یادداشت کرد و مرتب مرور کرد تا آن‌ها را آموخت، تاراه حلشان را پیدا کرد و از آن‌ها عبور کرد.

مدرسه‌ای که بیست و چهار ساعت شبانه‌روز در آن درس می‌خوانیم اما خسته نمی‌شویم. ما هیچ‌درسی را نه آن قدر می‌خوانیم که حفظ شویم و نه آن قدر تمرین‌هایش را حل می‌کنیم که یاد بگیریم. ما همه‌ی درس‌ها را تجربه می‌کنیم و این‌طور می‌آموزیم. راستش این آموختن، یک جورهایی دل‌چسب است؛ مثل آموختن در ساعت‌های درس آزمایشگاه است. خودمان تجربه می‌کنیم و می‌آموزیم و برای همیشه به یاد می‌سپاریم. در

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
بگو آیا آنان که اهل علم و دانش‌اند با مردم جاهل نادان یکسان‌اند؟ منحصرأ خردمندان متذکر این مطلب‌اند.
بخشی از آیه‌ی ۹ سوره‌ی زمر

به مدرسه‌ی بزرگ آفرینش خوش آمدید. اگر دنیا مدرسه‌ای بزرگ بود حتماً تابلویی با این جمله بر در ورودی‌اش به چشم می‌خورد. در مقابل چنین تابلویی چه واکنشی نشان می‌دادی؟ حتماً شگفت‌زده می‌شدی و دلت می‌خواست زودتر وارد این مدرسه شوی. با خودت می‌گفتی در چنین مدرسه‌ای خبری از همان درس‌ها و فرمول‌های همیشگی نیست. مطمئن بودی در کلاس‌های این مدرسه چیزهای جالب و هیجان‌انگیزی یاد خواهی گرفت.

راستش همه‌ی ما دلمان می‌خواهد به مدرسه‌ای متفاوت برویم. کتاب‌های داستان‌هایمان پر از مدرسه‌های عجیب و غریب‌اند و همه‌ی ما، برای یک‌بار هم که شده، دلمان خواسته به یکی از این مدرسه‌ها برویم. اما چرا؟ چون می‌دانیم آن‌جا خبرهایی هست که در مدرسه‌های خودمان نیست. هیچ‌کس در هیچ‌کجای جهان تابلویی نصب نکرده که روی آن نوشته باشد «به مدرسه‌ی بزرگ آفرینش خوش آمدید» اما من فکر می‌کنم چنین مدرسه‌ای حقیقتاً وجود دارد و جالب‌تر این‌که همه‌ی ما دانش‌آموزان همین مدرسه‌ایم.

آموختنی دل‌چسب

جهان مدرسه‌ی بزرگ همه‌ی ماست.

کشیده شده‌اند و این شبیه به یک جور تفریح و شادی است؛ زنگ تفریح بزرگ مدرسه‌ی آفرینش است. ما دانش‌آموزان زرتنگ این مدرسه هستیم. از آن‌هایی که زنگ‌های تفریح هم گوشه‌ی چشمی به کتاب‌هایشان دارند. ما در روزهای بارانی خرداد شاداب‌تر از روزهای پیش می‌شویم، می‌خندیم و رؤیاهای دور و دراز می‌یابیم و در عین حال حواسمان به آن‌چه که دنیا یادمان می‌دهد هست. چشم‌هایمان برای آموختن از معلم بزرگ آفرینش باز و جان‌هایمان هوشیارتر از همیشه است.

ما در روزهای بارانی مدرسه‌ی آفرینش فرصت داریم برگ‌های هم‌چنان بهاری درختان را لمس کنیم و زنده‌بودن جهان را با همه‌ی وجود احساس کنیم. می‌توانیم زیر آسمان بدویم و طراوت جهان را بر پوستمان درک کنیم. راستش ما سرهایمان را از کتاب‌ها بلند کرده‌ایم و بیش‌تر از این‌که بخواهیم به گذشته‌ها فکر کنیم و در حسرت بمانیم به روزهای آینده چشم دوخته‌ایم و برای داشتن آن‌ها قدم برداشته‌ایم. و این‌ها، همه به خاطر آموختن در مدرسه‌ی بزرگ آفرینش است.

به مدرسه‌ی بزرگ آفرینش خوش آمدید. اگر فقط کمی هوشیار باشیم این نوشته را در هر کجای خلقت می‌بینیم. هر مخلوقی که معلم بزرگ آن را آفریده است و هر نشانه‌ای که او برایمان خلق کرده است این تابلوی نادیده را به دست گرفته است. کافی است چشم‌های دلمان را باز کنیم و بخواهیم که از دانایان باشیم.

**دعا کنید
که دیر
نرسیم**

محبوب من!
سلام.

آقا جان، دل‌تنگی امانم را بریده است. از عرش قدم بر فرش مانمی گذارید؟
راست می‌گویید. مگر من خودم را آماده کرده‌ام؟
خواستم بگویم قدم بر چشم بگذارید. یادم آمد با آن چشم چه چیزهایی که ندیده‌ام.
حال دلم خوش نیست. به قرار عاشقی‌ام نرسیده‌ام. شما سر قرار حاضر شده‌اید. این منم که تأخیر دارم.
مولا جان! اگر این بار هم به قرار نرسیم چه بر سر انسانیت‌م می‌آید؟
برایم دعا بخوان آقا، شاید از این حال رها شوم.
بخشید!
ساعت چند است؟ من قرار عاشقی دارم. نکنند باز هم دیر برسیم...

پرستو فیضی
از همدان



**آمده‌ای
زخم‌هایم را
مداوا کنی**

بودنت را به ما هدیه کن؛
قول می‌دهیم خنده‌های واقعی‌مان را به تو
هدیه دهیم...

او، همانی بود که شب‌ها برای آمدنش گریه می‌کردم، همانی که جمعه‌ها به انتظارش تسبیح اشک را ذکر می‌گفتم. اکنون آمده است و من چون کبوتری زخمی به سمتش پر می‌کشم. قلبم تند می‌تپد. طعم شیرین امیدواری در رگ‌هایم جاری می‌شود و خوب می‌دانم پایان سختی‌ها همین جاست!

در من بارانی می‌بارد که شادی را به شکوفه‌های غمگین درون پیشکش می‌کند. به تندی باد بهار، به چابکی کودکی شش‌ساله و به سیزی و لطافت درختان، به سویش می‌دوم. می‌خواهم زخم‌های عمیق‌م را نشان بدهم و بگویم: ای منجی جهان غم‌آلود، آمده‌ای که زخم‌هایم را مداوا کنی!

مریم خالقی هرسینی
از تهران



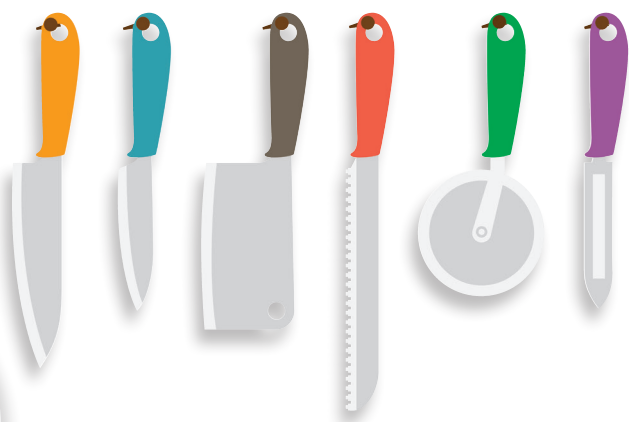
عکس‌ها: عبدالرضا ولایی

چاقوی زنجان؛ از زمان مرد نمکی تا امروز

نوجوانانی که چاقو می‌سازند!

● اسدالله قربان‌زاده

کند و این مسئله در رسیدن به اهداف کارآفرینی مهم است. کسب تجربه از سن پایین در محیط‌های کسب و کار با هدف بارور شدن روحیه کار و انگیزه، بسیار مهم است و متأسفانه این مهم هنوز به سرمنزل مقصود نرسیده است.



جنبی آن محسوب می‌شده است.

از دیرباز زنجان را با چاقویش می‌شناسند. وقتی صحبت از این شهر به میان می‌آید، بی‌محایا همه‌ی نگاه‌ها به سمت هنردستی مردان این دیار است. شهری که صنعت چاقوسازی در آن قدمتی دیرینه دارد و هر مسافری که به زنجان قدم می‌گذارد، به عنوان سوغات خرید آن را در برنامه دارد.

این صنعت در طول زمان، فراز و فرودها به خود دیده و با ورود نوجوانان به این صنعت این روزها حال و هوای دیگری به خود گرفته است.

«صمد یوسفی اصل»، رئیس کانون کارآفرینان استان زنجان و عضو هیئت‌مدیره‌ی سازمان ملی کارآفرینی ایران، آینده‌ی این صنعت بومی را روشن می‌بیند و بر این مهم اعتقاد دارد که فعالیت نوجوانان در این صنعت و

این جا کارگاه صنایع دستی خیابان ضیایی شهر زنجان است. جایی که بچه‌ها پایه‌ی بزرگسالان از سپیده‌دم تا ظهر و گاهی تا غروب آفتاب در کارگاه چاقوسازی، روزهای آخر هفته‌شان را سپری می‌کنند. البته فعالیت آن‌ها در این کارگاه در روزهای تابستان افزایش می‌یابد؛ روزهایی که فارغ از درس و مشق برای یادگرفتن این صنعت قدیمی اوقات فراغت خود را می‌گذرانند.

برخی از همین بچه‌های مدرسه در کنار یادگرفتن این هنر، در فروش انواع چاقو در بازار قدیمی این شهر فعالیت می‌کنند و دوست دارند در بازار فروش نیز نقش‌آفرینی کنند. آن‌ها برای این که در این صنعت موفق شوند، گوش‌به‌فرمان استادها هستند؛ تا زیروهم ساخت انواع چاقوی جیبی، کارد آشپزخانه، قلم‌تراش و غیره را درست و اصولی یاد بگیرند.

همیشه برای این بچه‌ها آخرین روز ماه طعم دیگری دارد؛ چرا که آن‌ها با گرفتن مزد ماهانه، تلاش و سختی‌ها را به فراموشی می‌سپارند.

انگار همین دیروز بود که کشف چاقویی از مرد نمکی در معدن نمک چهرآباد، در بچه‌ای نواز تاریخ صنعت چاقوسازی را در زنجان نمایان کرد. این چاقو، دسته‌ای از شاخ بز به طول ۱۱ سانتی‌متر دارد که با استفاده از دو میخ پرچ به تیغه‌ای متصل شده است. طول تیغه ۸/۵ سانتی‌متر است و در عرض آن، شکافی تعبیه شده که احتمالاً وسیله‌ای شبیه سنجاق در آن جاساز شده است. غلاف ۱۵/۵ سانتی‌متری آن از جنس چرم است و با بندی از جنس چرم به لباس او متصل بوده است. این چاقو را می‌توان به عنوان نخستین و قدیمی‌ترین سندان موقت به‌دست آمده در باره‌ی صنعت چاقوسازی زنجان دانست.

از قرن دهم هجری قمری، شهر زنجان یکی از مراکز مهم صنعتی بوده که در آن کارگاه‌های مختلف اسلحه‌سازی دایر بوده و چاقوسازی نیز یکی از صنایع

این دلیلی برای توقف کسب و کار چاقوسازان نمی‌شود.
نوجوانان دنبال این صنعت بومی می‌روند؟

خوش‌بختانه در چند سال اخیر، نوجوانان و جوانان برای ورود به حرفه‌ی چاقوسازی در زنجان روی خوش نشان داده‌اند و این به نظر من یک فرصت است که دانش‌آموزان در کنار تعلیم و تربیت با نظام و فرهنگ کار و کارآفرینی آشنا شوند. این نوید روزهای خوش برای صنعتی است که ریشه در این آب و خاک دارد.

شما برای استقبال جوان‌ترها از این صنعت چه پیشنهادی دارید؟
نوجوانان باید بدانند که در کنار یادگرفتن ریاضی، علوم، فارسی و سایر دروس در یک حرفه و صنعت مهارت خود را بیازمایند. چه بسا در آن حرفه صاحب ذوق و سلیقه هستند که از آن بی‌خبر بوده‌اند. آن‌ها می‌توانند برای چند ساعت هم که شده با دوستانشان از یک کارگاه و مراحل ساخت چاقو دیدن کنند، شاید همین بازدید آن‌ها را به فعالیت در این صنعت علاقه‌مند کند.

نوجوانان می‌توانند چه نقشی در رونق صنایع داشته باشند؟
باید یک دانش‌آموز، حلالوت و شیرینی به‌دست آوردن مُزد را حس

نهادینه شدن نظام استادشاگردی، مُهر تأییدی بر این مهم خواهد بود. او در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دوچرخه درباره‌ی ورود نوجوانان به این حرفه صحبت کرده.

چرا شهر زنجان را بیش‌تر با چاقویش می‌شناسند؟

چاقو صنعت ریشه‌دار این شهر قدیمی است و شما به هر کجای ایران سفر کنید، وقتی نامی از زنجان و زنجان‌ی به میان می‌آید، هنر چاقوسازی آن خوش می‌درخشد.

کیفیت مواد اولیه‌ی به‌کاررفته در چاقو و مهارت خاصی که استادکاران این صنعت دارند، موجب شده تازنجان با این هنردستی مطرح شود.

حالا هم این صنعت در زنجان اوضاع مساعدی دارد؟

رونق بیش از پیش این صنعت، منوط به تبلیغ و معرفی بیش از پیش آن است. خوش‌بختانه در عصری هستیم که رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در اشکال مختلف فرصت تبلیغ را بیش از گذشته نمایان کرده و این مهم برای ساختن آینده‌ای روشن برای این صنعت نیز امری بدیهی است. هر چند در انتهای سال با چالش کرونا، زمینه برای توقف گردشگری در شهرها پیش آمد، اما



صمد یوسفی اصل

برخلاف استادان این صنعت، نوجوانان با دنیای مجازی ارتباط مطلوبی دارند. این ظرفیت چه میزان در بهبود فضای کسب و کار صنعت‌گران تأثیر دارد؟

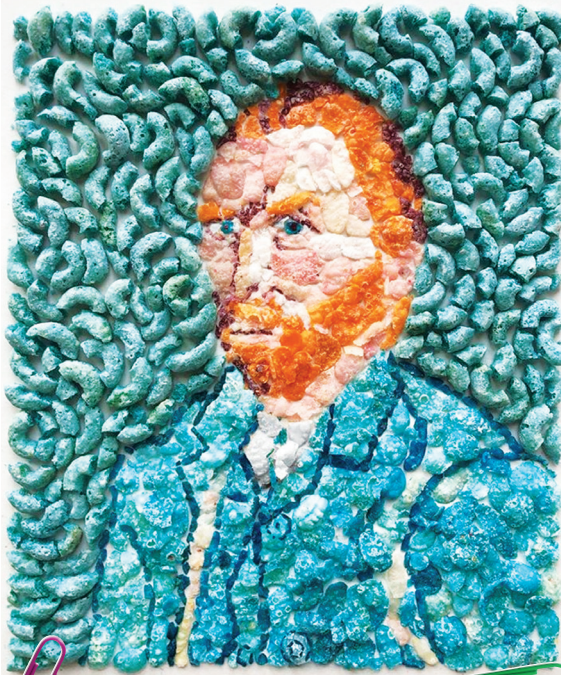
نوجوان‌ها می‌توانند پای ثابت فروش و بازاربایی صنایع سنتی باشند. آن‌ها می‌توانند ضمن تولید، با راه‌اندازی صفحه‌های اینترنتی فروش و قبول سفارش، نقش فروشنده را نیز داشته باشند. یعنی یک نوجوان فعال در صنعت، به‌طور مستقیم بازار عرضه را پیدا می‌کند. در این میان با توجه به حذف دلال‌ها و واسطه‌ها، نوجوان‌ها سود قابل توجهی هم به دست می‌آورند.

برای نوجوانان توصیه‌ای دارید؟
از کار و کارآفرینی غافل نباشند و سعی کنند در کنار درس، تا رسیدن به یک مقطع تحصیلی، در یک حرفه هم کسب تجربه کنند و شاید در آن کسب‌وکار برای خود کارآفرینی ایجاد کنند. همین استادکاران و صنعت‌گران، روزی بچه‌های کوچکی بودند که برای زنده نگه‌داشتن ریشه‌های این صنعت بومی تلاش کرده‌اند.

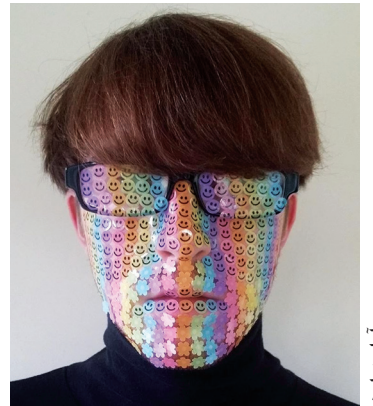




بازآفرینی تابلوی «جیغ» اثر «ادوارد مونک»



بازآفرینی پرت‌های از «ونسان ون‌گوگ» با استفاده از آب‌نبات و خوراکی‌های رنگی



آدام هیلمن

برای هنرمند بودن در رشته‌های تجسمی، همیشه به قلم‌مو، رنگ، گچ، کاردک، بوم و... نیاز ندارید. کافی است بتوانید دنیای اطرافتان را طور دیگری ببینید؛ با چشم هنرمند!

«آدام هیلمن»، هنرمندی است که همین راه را در پیش گرفته است. او هنر خود را «چیدمان اشیا» می‌داند و می‌تواند با استفاده از اشیای اطرافش، آثاری منحصر به فرد، رنگی، هندسی و متفاوت خلق کند. عمده‌ی آثار او شامل چیدمان رنگی و هندسی با

نگاهی به آثار شگفت‌انگیز «آدام هیلمن»

مهندسی چیدمان!

● علی مولوی



مجموعه‌ای عجیب و هندسی از میوه‌های برش‌خورده

مواد خوراکی رنگی است، اما توانایی عجیبی هم در بازآفرینی تابلوهای مشهور دارد؛ آن هم با اجزایی که هیچ‌کس فکرش را نمی‌کند. مثلاً او با مهندسی دقیق چیدمان اشیا و استفاده از خرده‌های شکلات، پودر قهوه و شکر قهوه‌ای، تابلوی «مونالیزا» اثر «لئوناردو داوینچی» را بازآفرینی کرده است. یا با کلیپس‌های ساده‌ی رنگی، تابلوهای «جیغ» اثر «ادوارد مونک» و «شب پرستاره» اثر «ونسان ون‌گوگ» و بسیاری از آثار جاویدان تاریخ نقاشی را بازسازی کرده است.

ادوارد هیلمن آثار خودش را روزانه برای ۴۸۰ هزار دنبال‌کننده‌اش به اشتراک می‌گذارد و عکس آن‌ها را می‌فروشد. اگر دوست دارید با این هنرمند بیش‌تر آشنا شوید می‌توانید این هفته چند ویدیو از مراحل ساخت آثارش را در اینستاگرام هفته‌نامه‌ی دو چرخه به نشانی زیر ببینید:

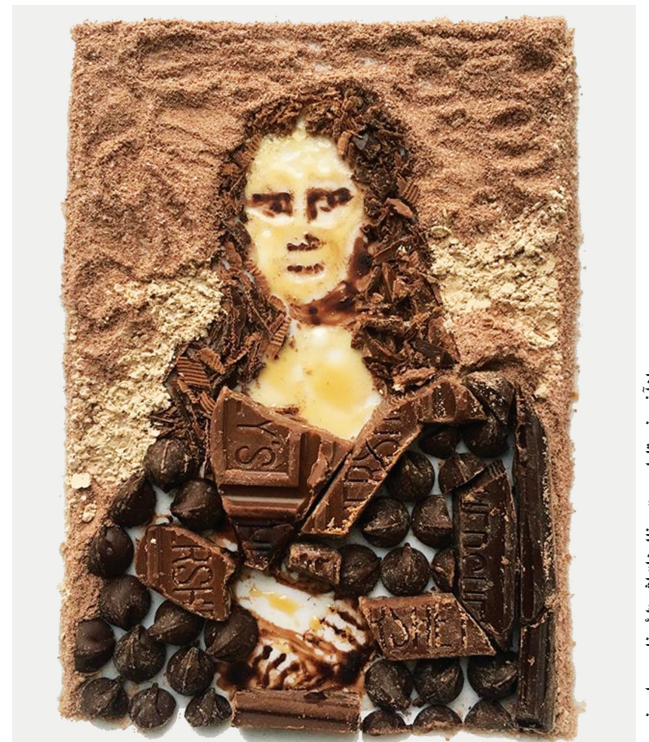
@docharkkeh_weekly



پرت‌های با کلم بروکلی، کاهو، جعفری، مارچوبه و ریحان:



بازآفرینی تابلوی «شب پرستاره» اثر «ونسان ون‌گوگ»



بازآفرینی تابلوی «مونالیزا» اثر «لئوناردو داوینچی»

گفت‌وگو با «حسن احمدی»، نویسنده و پژوهشگر ادبیات کودک و نوجوان

نوشت داریم ترامپ

کتاب‌بهر را بخوانند!

• نیلوفر نیک‌بنیاد



و انتقاد می‌کنند. یک بار به کتاب‌خانه‌ای در شهر قدس دعوت شده بودم برای کتاب «بازی ادامه دارد». منتقد برنامه هم آقای «محمد کاظم اخوان» بودند. ایشان از بچه‌ها خواستند داستان را نقد کنند. برایم خیلی جالب بود که بچه‌ها کتاب را خوانده بودند و واقعاً از کار خوششان آمده بود و نظر واقعی‌شان را می‌گفتند.

دوست دارید کتاب‌ها بتان را چه کسی یا کسانی بخوانند؟

همه موقع نوشتن جوری به داستانتان نگاه می‌کنم که برای همه قابل خواندن باشد. دوست دارم از بچه‌های کوچک تا بزرگ همه با کارم ارتباط برقرار کنند. درست است که گاهی باید برای کتاب گروه سنی خاصی مشخص کنیم ولی دلم می‌خواهد همه‌ی سنین کتاب‌هایم را بخوانند و روی آن‌ها تأثیر بگذارد. البته در مورد کتاب آخرم که در دست چاپ است، دوست دارم به زبان‌های گوناگون ترجمه شود و ترامپ هم آن را بخواند!

اگر به دوران نوجوانی‌تان برگردید، چه چیزی را در مسیر زندگی‌تان تغییر می‌دهید؟

دلم می‌خواهد کودکی‌ام را پیدا کنم. من کودکی‌ام را در روستایمان جا گذاشتم. هروقت به آن جا می‌روم می‌گردم و پیدایش نمی‌کنم. اگر قرار

مدتی قبل برای رفتن به جایی سوار یک خودروی پراید شدم. راننده ۴۴ یا ۴۵ سال داشت و از من سؤال کاملی جدی کرد. او گفت: «به من پیشنهاد شده با دختر ترامپ ازدواج کنم. اگر جای من بودید چه کار می‌کردید؟» این راننده در طول مسیر کسی را سوار نمی‌کرد و رفتارش کمی عجیب بود. کم‌کم دچار اضطراب شدم. در طول مسیر از او سؤال‌هایی کردم و او هم توضیح داد که در ایران هیچ قوم و خویشی ندارد و از طریق یکی از اقوامشان به دختر ترامپ معرفی شده است. از ماجرا خوشم آمد و بعد تصمیم گرفتم او را وارد داستانتان کنم. چند ماهی نوشتنش زمان برد. داستان او را در ادامه‌ی «بازی ادامه دارد» وارد بخشی از قصه‌ی مادر بزرگ کرده‌ام. این کتاب در حال حاضر برای بررسی در دست انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است.

شما هم برای کودکان هم نوجوانان و هم بزرگسالان می‌نویسید. نوشتن برای کدام یک جذاب‌تر است؟

نوشتن برای نوجوانان را بیشتر دوست دارم. اگر گاهی برای بزرگسالان می‌نویسم، به خاطر سوز‌های است که به ذهنم می‌رسد. بچه‌ها پیچیدگی ندارند، صادقانه نظر می‌دهند یا تعریف

«حسن احمدی» از آن آدم‌هایی است که می‌تواند در فرم‌های نام‌نویسی، در قسمت شغل بنویسد: «نویسنده، فیلم‌نامه‌نویس، تهیه‌کننده، پژوهشگر، مدیر تولید، سردبیر و...». چون همه‌ی این حوزه‌ها را تجربه کرده است.

اما چیزی که باعث شد ما به سراغش برویم بعد نویسنده‌گی او و کتاب تازه‌اش است. احتمالاً شما هم کتاب‌های زیادی از او خوانده‌اید، مثل «مینا و پلنگ»، «بازی‌ها و لحظه‌ها»، «کسی در آینه»، «بازی دوم»، «بازی ادامه دارد» و...

کمی درباره‌ی آخرین کتابی که از شما برای نوجوانان منتشر شده بگویید.

«بازی ادامه دارد» در «کتاب‌های شکوفه»، واحد کودک و نوجوان انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. در این کتاب، مادر بزرگی مشغول نوشتن رمانی است که شخصیت‌های اصلی‌اش نوه‌هایش هستند. دختر ژولیده‌ای هم در خانه‌ی مادر بزرگ زندگی می‌کند که گاهی از روی شیطنت و دور از چشم مادر بزرگ، اتفاق‌های بد داستان را می‌نویسد.

کتاب جدیدی هم برای نوجوانان در دست نگارش یا زیر چاپ دارید؟

باشد از همان سن شغلم را انتخاب کنم، باز هم نویسنده شدن را انتخاب می‌کنم. متأسفانه در کشور ما نویسنده‌گی شغل نیست و ما بیش‌تر برای دل خودمان می‌نویسیم.

اما من همیشه، مخصوصاً زمانی که در صداوسیما کار می‌کردم، دغدغه‌ام این بود که نویسنده‌هایی را که خوب داستان می‌نویسند، برای نوشتن فیلم‌نامه جذب کنیم. خیلی از کارگردان‌ها نمی‌دانند داشتن داستان و فیلم‌نامه‌ی خوب چه کمک بزرگی بهشان می‌کند. از طرفی معتقدم نویسنده‌ی خوب با کمی کمک و تغییر می‌تواند فیلم‌نامه‌های خوبی هم بنویسد. از این طریق درآمد نویسنده‌گی هم افزایش چندین برابری خواهد داشت.

برای این روزهای نوجوانان که مدت بیش‌تری در خانه هستند، چه



پیشنهادی دارید؟
جدیداً دیده‌ام که همکارانم در رسانه‌های اجتماعی داستان‌هایشان را می‌خوانند و با مخاطبانشان به اشتراک می‌گذارند. این خوب است اما خود نوجوانان هم کتاب دست بگیرند و مشغول مطالعه شوند. همه‌ی ما گرفتار داستان‌ها و رمان‌های دیجیتال شده‌ایم. من در دو ماه گذشته به خاطر یک پروژه حدود ۳۷ جلد کتاب کودک و نوجوان خواندم که کتاب‌های خوب زیادی در بینشان بود مثل «اسرار فروشگاه سینکлер»، «تاریخ با طعم زغال‌اخته»، «لی‌لاک اسکالی و ارا به‌ی ارواح» و... رمان‌های تألیفی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم به نظرم هم‌چنان خواندنی و جذاب‌اند.

پستوپیه

بهانه

● سمانه فرجی

خرده‌نگیر دارهایم نقشه‌ی دیگری نداشتند... برای همین رج به رج بهانه می‌بافتم

ناخنک کتاب

برآمدگی بود. برعکس زمانی که با مانی بود و احساس می‌کرد آن‌جا پر از آرامش است، می‌ترسید. فکر می‌کرد ممکن است گرفتار موجودات عجیب و غریب شود.

بخشی از کتاب بازی ادامه دارد نویسنده: حسن احمدی ناشر: کتاب‌های شکوفه (انتشارات امیرکبیر) تلفن: ۰۲۱۶۱۲۸ قیمت: ۲۱ هزار تومان

دانی غصه‌اش گرفت. دلش می‌خواست گریه کند. فکر کرد اشکالی ندارد. در آن سیاهی و سکوت کسی او را نمی‌دید. هیچ وقت، شب در چنین جای تاریکی نخوابیده بود. جرئت گریه به هم نداشت. ولی داشت. باید از خانه بیرون می‌آمد. شاید تا صبح راهی برای بازگشت به خانه‌شان پیدا می‌کرد.

دانی فکرش به سوی دخترک ژولیده کشیده شد. کتاب بازی دوم مادر بزرگ را خوانده بود. در آن کتاب دخترک داستان او را تغییر داده بود. مادر بزرگ و سعید و سعیده در راه رفتن به مرداب انزلی به گربه و بچه‌گریه تبدیل شده بودند. صبح وقتی سعیده از خواب بیدار شده بود، خودش بود اما مادر بزرگ و سعید هم چنان گربه و بچه‌گریه بودند. دانی خیلی نرم و آهسته، چهار دست و پا به سمت در رفت. قبل از خوابیدن وجب به وجب آن‌جا را با چشم‌هایش متر کرده بود. همه چیز را خوب به خاطر سپرده بود.

دانی تقریباً به نزدیک در خروج رسیده بود. می‌شد در تاریکی بیرون را خیلی کم‌رنگ دید. آهسته بلند شد و در را باز کرد و بست. همه‌جا تاریک بود. هوا قدری سوز داشت. در تاریکی به سختی راه باریکه‌ای را پیش گرفته بود و می‌رفت. زمین زیر پاهاش پر از فرورفتگی و

تصویرگری: انی‌گیل گری شوارتز

ماه‌گرفتگی

امشب
چراغ اتاقت را
خاموش کرده‌ای؛
اخبار می‌گوید
ماه گرفتگی است

سایه برین از تهران



باران بهار

انگشت‌هایش

روی ماشین تایپ قدیمی
ترانه‌ی جدیدی می‌نوشت
ترانه‌ای شاد و تند
انگشت‌هایش می‌رقصید
روی کاشی‌های حیاطمان!

سارا نجفی
از سروستان



عکس: بنامه کریمی از کرج

بدو تا زنده بهمانی!

کتاب «دونده‌ی هزارتو» را باید خواند... چرا؟! به هزار و یک دلیل! مثال هم می‌خواهید؟

۱. معما، معما و باز هم معما. داستان با بزرگ‌ترین معمای ممکن، یعنی یک هزارتوی بی‌سروته آغاز می‌شود؛ با معماهای ریز و درشت ادامه می‌یابد و با معما هم به پایان می‌رسد؛ معماهایی که بیش‌تر از این که با پاسخ داده شدن کم شوند، در متن داستان خلق شده و افزایش می‌یابند.
۲. با وجود داستان پیچیده، قلم نویسنده صراحت دارد و خواندن داستان را برایتان ملال‌آور و خسته‌کننده نمی‌کند. هم‌چنین دیالوگ‌هایی که میان شخصیت‌ها ردوبدل می‌شود، کاملاً با محیط و بستر وقوع اتفاقات سازگار است که باعث باورپذیرتر شدن فضا سازی نویسنده می‌شود.
۳. با وجود این که شخصیت‌های اصلی داستان نوجوانان اند، هر کدامشان برای زنده ماندن در شرایط سخت دنیای آخر زمانی کتاب، خامی کودکی را در خودشان از بین می‌برند و در بسیاری از لحظات پخته‌تر از افراد بالغ عمل می‌کنند.
۴. در این داستان با یکی از جذاب‌ترین و در عین حال رقت‌انگیزترین دنیاهای آخر زمانی در داستان‌های علمی تخیلی روبه‌رو هستیم. شدت گرفتن پدیده‌ی گرمایش جهانی سبب شیوع بیماری ترسناکی شده و پیدا کردن راه درمان آن، رخدادهای اصلی داستان را به وجود می‌آورد و دنیایی آخر زمانی با جزییات فراوان خلق می‌کند.

یک جعبه کتاب

دونده‌ی هزارتو

(لانه‌ی گریورها)

نویسنده: جیمز دشنر

مترجم: مینا موسوی

ناشر: نشر افق (۶۶۴۰۸۱۶۱)

سید محمدصالح کاشفی مفرد از کرج



تصویرگری: سپیده موفقی



عکس: حدیث باستانی از تهران

سختی‌ها می‌گذرند

ماسکی که روی صورتش سوار شده نمی‌ذاره آشکار بشه. دلم برای آغوش گرم پدر بزرگ و مادر بزرگم تنگ شده. چند وقت پیش توی اینترنت خوندم لایه‌ی ازون در حال ترمیم کردن خودش.

هوای دیگه آلوده نیست. طبیعت حال بهتری داره و مردم بهداشت رو رعایت می‌کنن و این‌ها همه باعث خوشحالیه. ولی وقتی در تلویزیون می‌بینم هزاران نفر بر اثر ویروس کرونا جان باختن یا خبر فوت پزشکان و پرستاران به گوشم می‌رسه، غم درون وجودم رخنه می‌کنه.

امیدواریم که این بیماری زودتر از کره‌ی خاکی ما بره. پس باید صبوری کنیم که سختی‌های می‌گذره...

فرشته ساسانیان اصل

۱۳ساله از تهران

معلم‌ها می‌گفتن یه روزی دلتون برای این نیمکت‌ها و نوشتن با گچ روی تخته سیاه تنگ می‌شه. درست می‌گفتن. دلم تنگ شده. دلم لک‌زده واسه‌ی روزهایی که در حیاط مدرسه صدای خنده‌هامون تا توی اتاق‌های همسایه‌ها می‌رفت، اما حالا فقط طنین صدای معلم به گوش می‌رسه و هیچ تصویری نداریم. کلاس هم با یک خسته نباشید خشک و خالی تموم می‌شه. کرونا باعث شده خیلی چیزها تغییر کنه.

پشت پنجره‌ی اتاقم نشسته‌ام و به بیرون چشم دوخته‌ام، دلم گرفته، اما آسمون اون قدر صاف و زیباست که نمی‌شه توصیفش کرد.

چند نفر با ماسک و دستکش توی خیابون تردد می‌کنن. مردم از هم دیگه فرار می‌کنن و اگه لبخندی هم بزنین،

رؤیای شیرین

یک روز چشمانم را با ذوق باز خواهم کرد و از جا خواهم پرید. آن روز خورشید طلایی‌تر و آسمان آبی‌تر است. دیگر نیازی به دستکش نیست. دیگر مجبور نیستم ماسک بزنم و مرتب بخار روی شیشه‌ی عینکم را پاک کنم. با شوق پا به خیابان می‌گذارم. با احتیاط روی جدول‌ها راه می‌روم. درخت‌ها را در آغوش می‌گیرم، گل‌ها را آزادانه می‌بویم و با پای پیاده هر جا بخواهم می‌روم. می‌دوم و از پس گرمای هوای آبی خنک به صورتم می‌زنم.

همین که قطرات سرد آب به صورتم خورد به خودم آمدم. وسط اتاق خودم بودم. دستکش و ماسک از روی میز به من چشمک می‌زدند. کرونا هنوز نرفته بود. رؤیایم شیرین بود و تعبیرش به دست خودم بود. برای رسیدن به رؤیایم دوباره باز هم در خانه ماندم.

فاطمه دارابی

۱۷ساله از کرج



بازدید مجازی از موزه‌هایی در برزیل و اسپانیا

من جهانگرد مجازی هستم!



• نیلوفر شهسواریان

حسابش از دستم در رفته است که این چندمین بازدید مجازی‌ام است. این طوری پیش برود اگر با یک جهانگرد واقعی روبه‌رو شوم، می‌توانم از تجربه‌های گردشگری خود در سراسر دنیا بگویم. بعد اگر از من بپرسد چه زمانی اسپانیا و برزیل را گشتی؟ می‌گویم وقتی کرونا آمده بود و نمی‌گذاشت خوش بگذرانیم!

به هر حال مجموعه‌ی فرهنگ و هنر گوگل امکانی را فراهم کرده تا از چندین موزه‌ی مهم در کشورهای مختلف دنیا بازدید کنیم. بدیهی است که همه‌ی بخش‌های موزه‌ها به نمایش در نیامده است. این طوری بیش تر مشتاق می‌شویم که موزه‌ها باز شود و از نزدیک ساختمان و آثار هنری و تاریخی را نگاه کنیم. بخشی از بازدید ۳۶۰ درجه و بخشی دیگر عکس‌هایی از آثار است. شما هم با من بیایید و با تماشای موزه‌های اروپا و موزه‌های دیگر در قاره‌ی آمریکای جنوبی همراه شوید.



موزه‌ی هنر سانتوپائولوی برزیل

نمی‌دانستم آثار «ونسان ون گوگ»، «پابلو پیکاسو»، «کلود مونه» و نقاشان بزرگ دیگر از سانتوپائولوی برزیل هم سر در آورده است. این موزه در سال ۱۹۴۷ میلادی تأسیس شده و یکی از جامع‌ترین مجموعه‌های تاریخی را به نمایش در آورده که مربوط به قرن ۱۴ تا ۲۰ میلادی است.

موزه‌ی هنر سانتوپائولو که به‌طور اختصار به آن «مَسپ» (MASP) می‌گویند، از مهم‌ترین موزه‌های آمریکای لاتین به حساب می‌آید. علاوه بر آثار تاریخی، آثار هنرمندان معاصر برزیلی هم در این بنا به نمایش در می‌آید. معمار این بنا، «لینا بوباردی» هنرمند برزیلی ایتالیایی است که برای طراحی تلفیقی از هنر کلاسیک و مدرن استفاده کرده است.

برای تماشای این موزه چندین ساعت زمان نیاز است، اما بازدید مجازی آن کم‌تر از یک ربع ساعت! البته که تماشای بعضی از اتفاقات خوب را از دست می‌دهیم، مثلاً این مجموعه یک‌شنبه‌ها، نمایشگاهی از آثار عتیقه را برگزار می‌کند و مردم می‌توانند عتیقه بخرند! گاهی هم در این فضا کنسرت‌های موسیقی برگزار می‌شود. نمای بیرونی ساختمان هم رنگ شاد قرمز و آبی دارد، پس معلوم است مردم سانتوپائولو در زمان‌های عادی هم حسابی خوش می‌گذرانند و شادند.

نشانی تور مجازی:

artsandculture.google.com/partner/masp



حالا بد نیست با یک موزه‌ی جوان آشنا شویم. ۲۳ ساله است، اما کلی حرف برای گفتن دارد؛ موزه‌ی گوگنهایم در بیلباوی اسپانیا که در سال ۱۹۹۷ میلادی افتتاح شد.

این که چه شد این موزه‌ی مدرن را ساختند، به یک مسابقه‌ی بین‌المللی معماری برمی‌گردد. «فرانک گری»، معمار مشهور آمریکایی، برنده‌ی این مسابقه می‌شود. این مهندس معمار، فارغ‌التحصیل رشته‌ی برنامه‌ریزی شهری از دانشگاه هاروارد است. گری در طراحی این موزه از شکل‌های هندسی ساده استفاده کرده، انگار که بخواهد یک مجسمه بسازد. در معماری او، نوآوری دیده می‌شود. ساختار اصلی فضاها موزه از چند مکعب تشکیل شده که در ارتفاع‌های مختلف به هم متصل شده‌اند. چون کنار این موزه رودخانه‌ای جریان دارد و خود بنا مثل یک کشتی، فرم کشیده‌ای دارد، به گالری «ماهی» معروف شده است. شیشه‌هایی که در این بنا به کار رفته هم شبیه فلس ماهی است و نور را از قطعات تیتانیوم ساختمان بازتاب می‌کند. این بنا هیچ پله‌ای ندارد در عوض پیراز راهرو است! موزه‌ی گوگنهایم اسپانیا برای بازدیدکنندگان نمایشگاه‌های دائمی و موقتی را از هنرمندان سراسر جهان به نمایش می‌گذارد و یکی از بهترین موزه‌های هنر مدرن اروپا محسوب می‌شود. در بازدید مجازی می‌توانید بخش‌های از پشت‌بام و نمای بیرونی موزه را هم تماشا کنید.

نشانی تور مجازی:

artsandculture.google.com/partner/guggenheim-bilbao

موزه‌ی گوگنهایم اسپانیا

